هو العلیم

سرّ وجودی انسان

اطاعت ملائکه از خداوند در امر سجده بر انسان و امتناع کردن ابلیس

ولایت تکوینی – ۲۴ صفر ۱۴۱۲ - جلسه یازدهم

بیانات
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيم
الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمين
ثُمَّ الصَّلاٰةُ وَ السَّلامُ عَلىٰ سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا وَ حَبيبِ قُلوبِنا
وَ طَبيبِ نُفوسِنا أبي القاسِمِ المُصطَفىٰ مُحَمَّد
وَ عَلىٰ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين
وَ اللَّعنَةُ على أعدائِهِم أجمَعين

قالَ اللهُ تعالىٰ فی کتابِه:
﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ۝ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ۝ فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ۝ إِلَّآ إِبۡلِيسَ ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ۝ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ﴾.[1]

نثار روح مطهّر حضرت سیدالشهدا علیه السّلام و اهل‌بیت و اصحاب آن حضرت صلواتی مرحمت [کنید].

خلقت عالم براساس نظم و قاعدهٔ علیت

خداوند متعال، سلسلهٔ عالم را براساس نظم و قاعدهٔ علیّت، خلق فرموده است. مقتضای نزول عنایت و افاضهٔ پروردگار از مقام مشیّت و اراده تا اظلم‌العوالم که عالم ناسوت و عالم طبع و مُلک است، تحقق سلسله‌مراتبی است که نور وجود را از آن عالم به این عالم مادی برساند.

لزوم سنخیّت بین علت و معلول

طبق قانون علّیّت باید بین علت و معلول سنخیّت وجود داشته باشد. سرما نمی‌تواند علتِ برای حرارت باشد؛ تری نمی‌تواند علتِ برای خشکی باشد؛ آتش نمی‌تواند مُولِّد سرما باشد؛ باید سنخیّت باشد. همین‌طور از نقطه‌نظر شدت و ضعف، باید بین علت و معلول، سنخیّت وجود داشته باشد؛ علتِ قوی نمی‌تواند معلولِ ضعیف از خودش ایجاد کند؛ علتِ قوی معلولِ قوی می‌خواهد.

لزوم سنخیت بین علت و معلول در شدت و ضعف

مِن‌باب‌مثال موتوری که به قدرت هزار اسب [بخار] در حرکت است و با دَوَران چند هزار دور در دقیقه

[1] سورهٔ ص (۳۸) آیات ۷۱ ـ ۷۵.

حرکت می‌کند، اگر شما بخواهید حرکت آن را به موتوری منتقل کنید که یک اسب [بخار] قدرت دارد و دَوَرانش در حدّ همان قدرت یک اسب [بخار] است، شکی نیست [که] انتقال بلا واسطهٔ حرکت از آن موتور به این موتور موجب انفجار این موتور می‌شود. به‌واسطهٔ موانع نقّاله، آن حرکت را همین‌طور ضعیف و ضعیف می‌کنند تا اینکه این موتورِ کوچک‌تر بتواند استطاعت و تحمل آن حرکت را داشته باشد و الاّ از بین می‌رود.

این نور خورشیدی که الآن در موقع ظهر حدود پنجاه درجه گرما دارد، وقتی از مبدأ خودش حرکت می‌کند تا به زمین می‌رسد، در خود مبدأ ۶۰۰۰۰ درجه حرارت و گرما دارد. در طول این مسیر مدام از گرمای او کم می‌شود، تا وقتی به ما می‌رسد من باب مثال حرارتش پنجاه درجه می‌شود. ما میزان‌الحرارة[1] را در سایه که می‌گذاریم، مثلاً سی‌وپنج ـ چهل درجه نشان می‌دهد. اگر این زمین بخواهد همان حرارتی را [دریافت کند] که از خورشید حرکت می‌کند و به زمین می‌رسد، و آن حرارت بخواهد علت برای حیات این موجودات بشود، [همهٔ موجودات] خاکستر می‌شوند.

خیال ما، قوی‌تر بودن نور وجودی پروردگار در عالم ماده

برخلاف تصور ما به‌واسطهٔ احساسی که نسبت به عالم ماده داریم و حواسّ ما متمرکز در عالم ماده است و دست ما از ملکوت و مجرّدات خالی است، خیال می‌کنیم [که] شدت نور وجودی پروردگار در عالم ماده از همهٔ عوالم قوی‌تر است؛ درحالتی‌که [این] خلاف است. اقتضای ماده و طبع بودنِ این عالم این است که از نقطه‌نظر اشتدادِ نورِ وجودی و افاضهٔ پروردگار، در پست‌ترین مراحل وجود قرار بگیرد. مرحلهٔ بالاتر [از آن] مرحلهٔ مثال و مرحلهٔ بالاتر از آن، مرحلهٔ فوقِ مثال در عالم ملکوت و ملکوت به مراتب خودش، بعدْ لاهوت، بعدْ جبروت، بعد عالم مشیّت و اسماء و صفات [است] و بعد به مشیّت و اراده برمی‌گردد و پس از آن، ذات [پروردگار می‌باشد].

ملائکه، واسطه در افاضهٔ نور قویِ پروردگار به عالم ماده

بنابراین لازمهٔ اینکه پروردگار متعال، از آن عالم عنایتی به این عالم داشته باشد این است که عنایت او سلسله‌مراتبی را طی کند؛ ملائکه‌ای در این واسطه در حرکت هستند، قوای فعّاله و مدیرهٔ عالم در این واسطه در حرکت هستند. اگر پروردگار متعال بخواهد با عنایت و افاضهٔ خود به‌تنهایی در این عالم دخل و تصرفی انجام دهد، تمام موجودات از بین می‌روند. لذا اول‌مشیتِ پروردگار بر وجوداتی تعلق می‌گیرد که سنخیّت بین ذات پروردگار و آنها، نزدیک به هم است. ما بعداً این بحث را در مقام پیغمبر اکرم خواهیم کرد؛ فعلاً این را

---

[1] میزان‌الحرارة: دماسنج. (محقق)

سر بسته می‌گذاریم تا بعد به مراحل بعدی برسیم.[1] از آن مقام، به وجودات ضعیف‌تر تنازل پیدا می‌کند که مَظهریت اسماء و صفات الهی در آنها تحقق پیدا کرده [است]؛ که عبارت‌اند از ملائکهٔ مقرّب، جبرائیل، اسرافیل، روح‌الأمین و امثال ذلک. از آنها در ملائکهٔ زیر دست تحقق و ظهور پیدا می‌کند، تا اینکه وقتی به ما می‌رسد، ملائکهٔ جزئیه‌ای که موکّل بر ما هستند افاضات پروردگار را به ما می‌رسانند.

اگر قرار باشد جبرئیل امین با آن قوای خود، علمی را به ما القاء کند ما در [همان] آن نیست و نابود خواهیم شد؛ چون تحمل ادراک آن مقام را نداریم. بله، به‌واسطهٔ قوایی که تحت امر و نفوذ حضرت جبرائیل است، این مسائل به ما می‌رسد؛ به‌واسطهٔ قوایی که تحت نفوذ حضرت اسرافیل است، قوه و قوای ادامهٔ حیات در ما تحقق پیدا می‌کند. اما اگر خود آن مَلَک مقرب به‌تنهایی بخواهد افاضه کند، سنخیّتی بین علت و معلول برقرار نخواهد شد و معلول نیست و نابود می‌شود. این یک مطلب مسلّم است که قواعد حِکَمی هم با آن موافق است.

و در این زمینه آیات[2] و روایات بسیاری[3] داریم که ملائکه‌ای تحت مَلَک مقربْ امور این عالم را به‌دست گرفته‌اند و این سلسله‌مراتب ولایت به آن مبدأالمبادی و علةالعلل و مسبِّب‌الاسباب برمی‌گردد.

بیانِ واسطه شدن ملائکهٔ عذاب برای عذاب قوم لوط در قرآن

در قرآن مجید راجع به جریانی که برای حضرت ابراهیم و عذاب قوم لوط پیش آمده بود، آیه‌ای هست؛ خداوند متعال شرح حال ملائکه‌ای را که ملائکهٔ عذاب هستند، در آنجا بیان می‌کند:

﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ۞ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ ۞ فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ۞ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ۞ فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ۞ فَأَقۡبَلَتِ ٱمۡرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٖ فَصَكَّتۡ وَجۡهَهَا وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ ۞ قَالُواْ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ ۞ قَالَ فَمَا خَطۡبُكُمۡ أَيُّهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ۞ قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ ۞ لِنُرۡسِلَ عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن طِينٖ ۞﴾.[4]

---

[1] ما بعداً این بحث را در مقام پیغمبر اکرم خواهیم کرد؛ فعلاً این را سر بسته می‌گذاریم تا به مراحل بعدی برسیم.

[2] رجوع شود به بحارالأنوار، ج ۵۶، ص ۱۴۴ ـ ۱۴۸.

[3] رجوع شود به بحارالأنوار، ج ۵۶، ص ۱۷۱ ـ ۲۰۲.

[4] سورهٔ ذاریات (۵۱) آیات ۲۴ ـ ۳۳. به نقل از ترجمه تفسیر المیزان:

آیا هیچ داستان میهمانان محترم ابراهیم را شنیده‌ای؟ * آن‌گاه که بر او وارد شده سلام کردند و او هم سلام گفت، در حالی که [زیر لب] می‌گفت: «ناشناسند» * و سپس محرمانه نزد اهل خود رفت؛ گوساله‌ای چاق و بریان حاضر کرد * گوساله را نزدیک

چند نفر آمدند و در خانهٔ حضرت ابراهیم را زدند. حضرت در را باز کرد، آمدند داخل. به رسم مهمان‌نوازی رفت و برای آنها غذا آورد، [ولی] آنها دست به غذا نزدند. در آن زمان مرسوم این بوده است که اگر کسی به دیگری قصد سوئی داشت، از غذای او نمی‌خورد. به قول معروف: نمکدان نمی‌شکست؛ از اول غذایش را نمی‌خورد. حضرت ابراهیم ترسید که نکند اینها آمده‌اند حسابش را برسند! [آنها] گفتند: «نترس! ما رسولان پروردگار هستیم که آمده‌ایم و کاری بر عهدهٔ ماست. نترس، ناراحت نباش!»

در این زمینه یک بشارتی هم به حضرت ابراهیم دادند: «خداوند به تو فرزندی عنایت خواهد کرد که اسم او اسحاق است.» عیال ایشان ساره می‌گوید: ﴿قَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ﴾؛ من عجوز هستم و پیر شده‌ام و دیگر فرزند نمی‌زایم. در موقعی که جوان بودم فرزندی از من به وجود نیامد، الآن که پیر هستم پشت در ایستاده بود [و] کلام این رُسُل پروردگار را شنید که آنها به حضرت ابراهیم بشارت بچه دادند؛ از شدت خوشحالی فریادی برآورد و به‌صورت خودش زد، عجیب! خدا می‌خواهد به من بچه بدهد؟! ﴿وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ﴾؛ «گفت: من عجوز هستم»[1]

بالاخره این را داریم که خیلی خوشحال شد! چون دیگر در آن موقع از حضرت ابراهیم کاری برنمی‌آمد موهایش سفید [شده بود] صدوخرده‌ای سال از [سنّ] او گذشته بود و و [ساره] هم که پیرزن [بود] و می‌گوید خاصیتی از او برنمی‌آید، آنقدر خوشحال شد!. از آن‌طرف [هم] دید اینها رسل پروردگار هستند؛ وعدهٔ دروغ نمی‌دهند و راست می‌گویند. از شدت خوشحالی به‌صورت خودش زد و گفت: ﴿وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ﴾؛ من عجوز هستم، چطور ممکن است؟!

﴿قَالُواْ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ﴾؛ «آنها گفتند: "این حرف پروردگار است!"» خدا که دروغ نمی‌گوید! ﴿لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ مِيعَادَهُۥ﴾؛[2] بله، خبری هست!

حضرت ابراهیم گفت: ﴿فَمَا خَطۡبُكُمۡ﴾؛ «شما می‌خواهید چه‌کار کنید؟» آنها ملائکهٔ عذاب بودند؛ ﴿قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ﴾؛ «اظهار داشتند: ما را پروردگار فرستاده است که قوم لوط

آنان گذاشت و وقتی دید نمی‌خورند، پرسید: «چرا نمی‌خورید»؟ * در اینجا بود که در باطن احساس ترس کرد. گفتند: «مترس!» و او را به فرزندی دانا بشارت دادند * همسرش در حالی که جمعی با او بودند نزدیک آمد و به روی خود می‌زد و می‌گفت: «آیا من بچه‌دار می‌شوم در حالی که عجوزی نازا هستم؟!» * گفتند: «آری، پروردگارت این چنین خواسته و او حکیم و علیم است» * ابراهیم پرسید: «برای چه مهمی آمده‌اید ای فرستاده شدگان؟» * گفتند: «ما به‌سوی قومی مجرم فرستاده شده‌ایم * تا سنگی از گل بر سر آنان رها کنیم.» (محقق)

[1] خب حالا نمی‌دانیم این خوشحالی برای بچه‌دار شدن بود، یا برای مقدمات بچه‌دار شدن است!

[2] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۹؛ سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۳۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۸۳:
«و تحقیقاً خداوند خُلفِ وعده نمی‌نماید.»

را عذاب کنیم و بارانی از خاک و سنگ بر آنها ببارانیم و آنها را دستخوش عذاب کنیم.» این کار این ملائکه بود که آمدند و ملائکهٔ قهر بودند.

واسطه شدن ملائکهٔ رحمت در نزول رحمت‌های الهی

در مقابل اینها ملائکهٔ رحمت‌اند؛ باران می‌بارانند. در روایت داریم که پروردگار متعال بر هر قطره‌ای از باران، یک مَلَک مقرر فرموده است که او را از مبدأ خود حرکت بدهد و به زمین برساند.[1] به این حرف‌ها و چرت و پرت‌های این و آن نگاه نکنید که آیات را تأویل و توجیه می‌کنند و می‌گویند: «منظور از ملائکه، قوای مادی و مسائل تکوینیِ این عالم هستند.»[2] بر هر [قطرهٔ] بارانی و بر هر ذره‌ای مَلَکی موکل است. ملائکهٔ شب داریم، ملائکهٔ روز داریم. آن مَلَکی که موکّل بر شخصی است، غیر از ملکی است که موکّلِ بر شخص دیگر است. اینها تمام اعمال انسان را ثبت و ضبط می‌کنند.

تفاوت نحوهٔ نزول ملائکه در اوقات مختلف

من خودم بعضی از افراد را دیده‌ام و با آنها ملاقات کرده‌ام که چشم نداشتند؛ اما وقتی که هنگام اذان مغرب می‌شد، خودشان شروع می‌کردند به اذان گفتن و نماز خواندن! نابینا بودند ولی موقعی که وقت نماز صبح می‌شد، طلوع فجر را ادراک می‌کردند؛ وقت نماز ظهر را می‌فهمیدند! از آنها سؤال شده: «شما که نابینا هستید، از کجا وقت را می‌فهمید؟!» می‌گفتند: «ما از تغییر ملائکه متوجه شدیم که وقت ظهر [یا] وقت مغرب [یا] وقت صبح است.»

نحوهٔ نزول ملائکه متفاوت است؛ ملائکهٔ شب قدر غیر از ملائکه‌ای هستند که در شب‌های دیگر می‌آیند. در روایت داریم: ملائکه‌ای که در شب‌های جمعه بر زمین نازل می‌شوند،[3] غیر از ملائکه‌ای هستند که در شب‌های دیگر هستند.

عالم ملائکه عالم عجیبی است که هیچ از آن خبر نداریم؛ بهتر است لب فروببندیم تا اینکه به آن واقعیت و حقیقت برسیم. به این چرت و پرت‌ها و حرف‌های دیگران هم توجه نکنید؛ که هرچه آدم جاهل‌تر باشد، بی‌مخ‌تر خواهد بود! این [بود] نتیجه و اصل مسئله.

[علی‌کل‌حال] ملائکه متفاوت هستند. روی این حساب، پروردگار متعال برای تدبیر و خلقت عالم، ملائکه‌ای را مقدر و مقرر و معین فرموده است که هرکدام از آنها براساس نظام احسن خلقت و نظام تکوین

---

[1] التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السّلام، ص ۱۵۰؛ الصحیفة السجّادیّة، ص ۳۸.

[2] رجوع شود به بحار الأنوار، محمّد باقر مجلسی، ج ۵۶، ص ۲۰۳ و ۲۰۹؛ التعلیقات علی شرح العقائد العضدیة، محقّق دوانی، ص ۱۰۹؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۳، ص ۳۶۸؛ المحصّل، فخر الدین رازی، ص ۳۲۵.

[3] الخصال، ج ۲، ص ۳۹۳.

مسئولیتی ایفا کنند. و ما در آیات قرآن زیاد داریم که در مورد مرگ، ملائکهٔ مرگ هستند؛ در مورد احیا، ملائکهٔ احیا هستند. [هم‌چنین] ملائکهٔ علم و امثال ذلک [نیز وجود دارند].[1]

سجده ملائکه بر آدم و ابا کردن ابلیس

آیه‌ای که در صدر منبر قرائت کردم [این بود:]

﴿إِذۡ قَالَ رَبُّکَ لِلۡمَلَـٰٓئِکَةِ إِنِّی خَـٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن طِینٍ﴾؛ «من می‌خواهم انسانی را از خاک خلق کنم.»

﴿فَإِذَا سَوَّیۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُۥ سَـٰجِدِینَ﴾؛ «وقتی که او را تسویه نمودم صحیح و اندام و اعضا و قوای او را کامل نمودم و شاکلهٔ او را تقدیر نمودم، برای او سجده کنید.»

لابد از بیانات و عرایض روزهای گذشته متوجه این نکته که خداوند در این آیه تذکر فرموده است شده‌ایم که علت سجدهٔ ملائکه به چه جهت است و امیدواریم که راجع به این جهت در روزهای بعد بحث کنیم.

﴿فَقَعُواْ لَهُۥ سَـٰجِدِینَ * فَسَجَدَ ٱلۡمَلَـٰٓئِکَةُ کُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ﴾[2] «تمام ملائکه، بدون استثنا به حال سجده درآمدند و سجده حضرت آدم را نمودند.» [ملائکه] همین سجده [مانند سجده انسان را] انجام دادند؛ در روایت داریم [که] همین حالت سجده‌ای که انسان دارد، ملائکه هم همین حالت سجده را دارند.[3] در بعضی از روایات هست که بعضی از ملائکه تا به آخر در حالت رکوع‌اند؛ بعضی از ملائکه تا به آخر در حالت سجودند؛ بعضی از ملائکه در حالت قیام‌اند و در حال قیام، تسبیح و تحمید پروردگار را به جا می‌آورند[4] سجده‌ای که ملائکه می‌کنند با سجده‌ای که انسان می‌کند از نقطهٔ نظر خصوصیّات تقریباً توافق و انطباق دارد.

ملائکه همه سجده حضرت آدم را نمودند و به سجده کردن افتادند. ﴿إِلَّآ إِبۡلِیسَ﴾؛[5] «از میان همهٔ اینها، ابلیس سجده نکرد.»، ﴿أَبَىٰ وَٱسۡتَکۡبَرَ وَکَانَ مِنَ ٱلۡکَـٰفِرِینَ﴾؛[6] «ابا کرد و استکبار کرد و از کافرین بود.» خداوند خطاب می‌کند به ابلیس: ﴿مَا مَنَعَکَ أَلَّا تَسۡجُدَ إِذۡ أَمَرۡتُکَ﴾؛[7] «چه چیز تو را منع کرد از

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۳ ـ ۴۲۷.

[2] سورهٔ ص (۳۸) آیات ۷۱ ـ ۷۵.

[3] نهج البلاغة (صبحی‌صالح) ص ۱۳۱؛ اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۹۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۷۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن أبی‌حاتم، ج ۱۰، ص ۳۴۵۳.

[4] الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۹۲.

[5] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۷۴.

[6] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۳۴.

[7] سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۲. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۲۲:

اینکه سجده کنی، وقتی که من امر می‌کنم سجده کن؟» ﴿قَالَ يَـٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾؛[1] این آیه آیه دیگری است. «چرا به آن که من با دست خودم خلق کردم و ساختم سجده نکردی؟»

عالم نبودن ملائکه و ابلیس به سرّ خلقت انسان

به مناسبت مجلس اقتضا می‌کند که بین‌الهلالین این نکته را تذکر بدهم:

ابلیس و ملائکه از یک نقطه‌نظر اشتراک و از نقطه‌نظر دیگر افتراق داشتند: اشتراک بین آنها این بود که هم ملائکه و هم ابلیس عالِم به خلقت انسان نبودند؛ از این نظر فرقی نداشتند. ﴿قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآ﴾؛[2] «ملائکه گفتند: خدایا ما نمی‌دانیم در این آدم چیست. ما به این آدمی که اسماء حسنای خود را به‌نحو جمع و کلیّت در او قرار داده‌ای اطّلاع نداریم.»

﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَـٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾.[3] حضرت پروردگار، تمام اسماء را در آدم به‌نحو ودیعه و مکنون قرار داد. ملائکه بر این آدم اطلاعی نداشتند، ولی وقتی پروردگار به آنها خطاب می‌کند: «بر این آدم سجده کنید»، آنها سجده می‌کنند. ابلیس هم بر سِرّی که پروردگار متعال در آدم قرار داد، اطلاع نداشت. لذا بعد می‌گوید: ﴿خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ﴾؛[4] «مرا از آتش آفریدی، او را از خاک آفریدی.» خیال می‌کند [که] خلقت [آدم] فقط خلقت مادی و خاکی است؛ به آنچه خداوند در آدم قرار داد علم و اطّلاع نداشت. خلاصه به‌حسب ظاهر آیات هم ابلیس در اینجا اطلاعی بر آن سرّ و خلقت آدم ندارد و هم ملائکه نداشتند؛ هر دو!

فرق بین ملائکه و ابلیس در این بود که ملائکه با وجود عدم علم، امر پروردگار را اطاعت کردند [اما] ابلیس با وجود عدم علم، به‌حسب ظاهر آیات، پروردگار را اطاعت نکرد. اطاعت به همین می‌گویند و نکته هم در همین است. البته در این بین مطالبی هست که دیگر جای گفتنش نیست.

جایگاه اطاعت و انقیاد در مقام عدم علم

«خداوند گفت: در هنگامی که من تو را امر کردم، چه باز داشت تو را از آنکه سجده کنی؟!»

[1] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۷۵.

[2] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۳۲. افق وحی، ص ۱۲۶:

«ملائکه عرض کردند: ای پروردگار تو منزّه هستی از نقائص و کاستی‌های ما، ما را به این اسماء اطّلاع و آگاهی نیست و میزان علم و دانش ما همان قدر است که تو به ما تعلیم فرمودی.»

[3] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۳۱. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۴۸:

«و خداوند به آدم تمامی اسماء را تعلیم فرمود، و سپس آنان را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت: اگر شما راست می‌گویید، مرا از اسماء آنان آگاه کنید!»

[4] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۷۶.

اگر ما با علم، اطاعت امر پروردگار کنیم که هنر نکرده‌ایم؛ اطاعت و انقیاد در مقام عدم علم است. اگر ما علم به مصلحت و واقعیت نداشته باشیم، در آنجا انقیاد و اطاعت تحقق پیدا کرده است. لذا ابتدای امر براساس علم است؛ شناخت پروردگار و پیغمبر اکرم براساس علم و معجزه و امثال‌ذلک است؛ پس از آن «افتاد مشکل‌ها»! باید این اطاعت را در زمینهٔ مواردی که انسان علم ندارد انجام دهد.

درِ باغ سبزی به انسان نشان می‌دهند، بعد آن در را می‌بندند، می‌گویند اگر می‌خواهی بیا جلو، اگر نمی‌خواهی دیگر برگرد سر جای اول خودت.

ألا یا أیها الساقی أدر کأساً و ناولها *** که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها[1]

[«که عشق آسان نمود اول» یعنی] متوجه شدیم، قضیّه را فهمیدیم [که] چه خبر است؛ فهمیدیم این غذا چه طعمی دارد؛ فهمیدیم در این باغ چه فواکه و نعماتی وجود دارد. نَفْس رغبت پیدا می‌کند [و] حرکت می‌کند. «ولی افتاد مشکلها»، یک‌مرتبه چند صباحی نمی‌گذرد که آن حالات ابتدایی از انسان گرفته می‌شود؛ در مقابل آنها حالات عادی برای انسان پیش می‌آید. جزرومد زندگی و فرازونشیب در اعمال و رفتار و اطوار زندگی، آن حالات اولیّه را از بین می‌برد. سیر و حرکت انسان از الآن شروع می‌شود. حالا اگر مردش هستی بیا جلو! اگر نیستی آن درِ باغ سبز را دیگر به تو نشان نمی‌دهیم! چیزهای دیگر هست.

جان من! انقیاد و اطاعت از این مرحله شروع می‌شود؛ نه اینکه [چون] نفست تمایل به مسائل و جهاتی دارد، [یا] خوابی می‌بینی و برایت حالت خوشی پیدا می‌شود، بعد حرکت می‌کنی. نه‌خیر! در مواردی که بر خلاف میل و نفس و مشتهیات ماست، انقیاد و اطاعت تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین در آنجا که ما بدانیم واقعیت و مصلحت چیست، اطاعت و انقیاد معنا ندارد! لذا ما می‌گوییم بزرگان و اولیاء خدا در بعضی از موارد انسان را به مسائلی امر می‌کنند که انسان از آنها خبر ندارد، واقعیت و مصلحت را غیر آنها می‌پندارد و خیال می‌کند که آنها خدای‌نکرده دچار بعضی از اشتباهات شده‌اند. [در نتیجه] مِن‌مِن می‌کند، چون‌وچرا می‌کند، شک و تردید در ذهن او به وجود می‌آید. سرانجام یا با حالت شک انجام می‌دهد یا اینکه انجام نمی‌دهد و از کنار آن قضیه رد می‌شود! این یک قضیّه. مسئلهٔ بعد که پیدا می‌شود، دوباره همین قضیه دربارهٔ او هست. و این تمرّدها انسان را متوقف می‌کند یا به قهقرا برمی‌گرداند و یا خدای‌نکرده مسائل دیگری اتفاق می‌افتد. به‌هرصورت آنچه از انسان می‌خواهند انقیاد و اطاعت است.

حکایتِ استدراج فردی به‌خاطر عدم امتثال امر استاد

یکی از افراد برای من تعریف می‌کرد:

من در خدمت بزرگی از بزرگان بودم. بین مکانی که آن شخص بزرگ جای داشت تا مکان من،

---

[1] دیوان‌حافظ (قزوینی) غزل ۱.

فرسنگ‌ها (من‌باب‌مثال بیست‌سی فرسخ) فاصله بود. و من هر دو هفته یک بار می‌آمدم و ایشان را زیارت می‌کردم و به منزل خودمان برمی‌گشتم. روزی به آنجا آمدم و دیدم یکی از افرادی که معاند با این شخص بزرگ است و از دشمنان اوست و افراد را از دور او پراکنده می‌کند و با بیان خود، وابستگان و متعلقین به ایشان را از دور ایشان دور می‌کند، در آنجا نشسته است. خیلی ناراحت شدم که بعد از دو هفته که ما با [وجود] مشکلات و ترتیب مسائل و امثال‌ذلک آمده‌ایم که خدمت این بزرگ برسیم، این آدمِ معاندِ بی‌دین ِلا مذهبِ کذا و کذا هم در اینجا نشسته است. خلاصه این حال را از ما گرفت؛ دیگر ما نمی‌توانیم با آن بزرگ صحبت و رفتار و برخورد و اختلاط کنیم.

موقع نماز که شد، چون آن شخص اهل علم بود، ایشان به او تعارف کردند؛ [آن شخص] برای نماز [جلو] ایستاد و خودشان پشت سر او قرار گرفتند، به من هم گفتند: «بیا نماز بخوان!» من شروع به استنکاف کردم: «آقا من بعد از یکی‌دو هفته، بیست فرسخ راه آمده‌ام که به یک نماز شما برسم، حالا شما می‌گویید: "[پشت سر او] بایست!"» ([وقتی به تو می‌گویند:] «بخوان»، بخوان دیگر! این حرف‌ها را ندارد.) پایم را در یک کفش کردم که من اِلاوبلاّ نماز او را باطل می‌کنم یا اینکه شما باید بلند شوید نماز بخوانید!

خلاصه و بالأخره قضیه به ناراحتی انجامید و آن بزرگ را از خودش خیلی ناراحت کرد که آخر این چه وضعی است؟! این چه حسابی است؟! اگر تو شاگرد منی، این کارها چیست که می‌کنی؟! و از این کارها می‌کرد که بالأخره مرخص شد.

شباهت اطاعتِ انسان در موارد عدم علم، به انقیاد ملائکه

روی‌هم‌رفته مسئلهٔ انقیاد و اطاعت، اختصاص به مواردی دارد که انسان علم نداشته باشد. پس اگر [در اطاعت از ولی] مسئله‌ای پیش آمد و شما در آن قضیه تردید داشتید، بدانید امر پروردگار به سجدهٔ ملائکه و ابلیس، در همان مورد برای شما آمده است، اگر شما با عدم علم اطاعت کردید، سجده کرده‌اید، و اگر اطاعت نکردید، بدانید که در جنود ابلیس رفته‌اید! بحث بر سر این است که اگر ما اطلاع داشته باشیم، قضیه روشن است و مسئله‌ای ندارد! انقیاد و سلوک در این موارد است، نه در موارد دیگر! در موارد دیگر خود انسان حرکت می‌کند و این کاری ندارد.

نقش ملائکه در خلقت مخلوقات و انسان

در اینجا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَـٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾

«چه چیز تو را منع کرد از اینکه سجده کنی به آن مخلوقی که با دو دست خودم خلق کرده‌ام؟!»

نکته در اینجاست: «با دو دست خودم»! مگر خلقت مخلوقات به‌دست پروردگار نیست؟! بله، به‌دست پروردگار است؛ ولی این خلقت مخلوقات به‌دست پروردگار، همان‌طور که عرض کردیم، براساس سلسلهٔ نظام خلقت از مبدأالمبادی به اظلم‌العوالم براساس واسطه‌هایی است که آن نور فیض و نور وجود را از آنجا می‌گیرند و پایین‌تر می‌آورند و به این عالم تقسیم می‌کنند.

بنابراین ملائکه در اینکه حضرت آدم از خاک آفریده شده است، نقش دارند و در اینکه خداوند در آدم،

قوای حیوانی و عالم طبع و عقل و شعور و ادراک قرار داده است، دست دارند! ملائکه «دست دارند» یعنی آنها آدم را خلق کرده‌اند، نه پروردگار! [البته] عرض کردیم خلقت ملائکه جنبهٔ طولی دارد، نه جنبهٔ عرضی؛ یعنی خلقت ملائکه، همان خلقت پروردگار است؛ ولی صحبت در این است که همین تعیّنات، در خلق آدم و تغییر و تبدلاتی که برای او و برای نطفه و علقه پیدا می‌شود، در تمام اینها یک‌به‌یک دست دارند. منتها از آنچه پروردگار در اینجا فرموده است: ﴿لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾، معلوم می‌شود که [در آدم] چیزی هست که دیگر ملائکه قدرت خلق او را ندارند؛ آن همان سِرّی است که مافوق وجود خود ملائکه است. در اینجا دیگر دست ندارند! و اِلا [نقش ملائکه] در اینکه آدم از خاک آفریده شده است [واضح است]. این همه ملائکه موکل بر زمین و آسمان‌اند؛ گیاهان را می‌رویانند، باران را از آسمان نازل می‌کنند، جزرومد دریا را به عهده دارند، انهار و بحار را به جریان می‌اندازند؛ تمام اینها به دست ملائکه است؛ اینکه هنر نیست!

کاری که ملائکه نمی‌توانستند در خلقت انسان انجام دهند

در اینکه در انسان علم، قدرت، حیات، شعور، قوای حیوانیه و بهیمیه و عقلانیه است و ملائکه [در اینها] دست دارند، مسئله‌ای نیست. مگر علمی که به ما می‌رسد از کجا می‌رسد؟ از جبرئیل و میکائیل می‌رسد. حیات و قدرت از ملائکه می‌رسد خب در این بحثی نیست. آنچه را خود ملائکه برای انسان می‌توانند ایجاد کنند در او بحثی نیست. صحبت در این است که پروردگار در اینجا عنایت داشته بفرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾، «چرا به آن چیزی که من با دو دستم خلق کردم سجده نکردی؟!»

«با دو دستم»؛ یعنی فقط ارادهٔ من به آن تعلق گرفته است؛ بقیهٔ کارها را شما انجام داده‌اید و خلق کرده‌اید: گوشت، پوست، استخوان و خون در او به وجود آورده‌اید؛ عقل، شعور، ادراک و سایر قوا در او قرار داده‌اید. تمام اینها یک‌طرف؛ ولی آن نکتهٔ ظریف و دقیقی که دست شما به آن نرسیده، همین است که ﴿بِيَدَيَّ﴾؛ «با دو دست خودم» انجام داده‌ام و آن به ودیعه قرار دادن سرّ و ذات خودم در وجود انسان است! شما دیگر نمی‌توانید آن را انجام بدهید. دست شما به آن نمی‌رسد.

علت استفادهٔ خداوند از وصف ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ برای خود

لذا در آیه‌ای دیگر دربارهٔ آدم داریم: که ما انسان را از نطفه آفریدیم، نطفه را تبدیل به علقه کردیم، علقه را تبدیل به مضغه کردیم، و همین طور؛ ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ۝ ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ۝ ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ

ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾.[1]

آن خلق دیگری که ما بر این آدم انجام داده‌ایم، حالا ما ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ شده‌ایم؛ یعنی جبرئیل را که خلق کردیم به ما ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ نمی‌گفتند. خدا که شوخی ندارد! اَفعَل‌التّفضیلِ خدا، افعل‌التّفضیل واقعی است؛ غیر از این است؟!

ما هرکسی را می‌بینیم، می‌گوییم: «اعلم است! این آقا اعلم است، آن آقا اعلم است.» آن آقا می‌گوید: «من اعلم هستم»؛ آن آقا ازآن‌طرف می‌آید و می‌گوید: «من اعلم هستم»؛ آن آقا از این‌طرف می‌آید و می‌گوید: «من اعلم هستم»؛ این آقا از پشت کوه درمی‌آید می‌گوید: «من اعلم هستم»؛ آن آقا از راه می‌رسد می‌گوید: «من اعلم هستم». اعلم یعنی کسی که علمش بیشتر است. تو اعلمی؟! تو هِرّ را از بِرّ تشخیص نمی‌دهی! چگونه اعلم هستی؟!

افعل‌التّفضیل‌هایی که ما به کار می‌بریم، همه‌اش کشک و دروغ است؛ خدا در اینجا افعل‌التّفضیل به کار برده: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾! خدا در اینجا ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ است. یعنی حال که ما ﴿أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾ حالا ما ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ شدیم.

صحبت در اینجاست که مگر ملائکه‌ای که مَظهریّت تامّه برای اسماء و صفات الهی دارند وجود نداشتند و خدا آنها را خلق نکرده بود؟! [ملائکه‌ای که] مظهر تامّ صفات جمالیه و جلالیه: مظهر تامّ علم و قدرت و اراده و حیات و قهر و غضب بودند، همه وجود داشتند ولی [با این وجود خداوند] ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ نبوده است! در خلقت انسان می‌گوید: ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾. چه جهتی باعث شد که خداوند این صفت را به خودش نسبت دهد؟ یعنی خصوصیتی که اگر آن خصوصیت نباشد، تمام چیزها [هم] باشند ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ تحقق پیدا نمی‌کند؛ یعنی مقام و مرتبه و سرّ و حقیقتی که اگر آن نباشد، هر چیز دیگری شما تصور کنید خداوند در این آدم قرار می‌داد، باز ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ صدق نمی‌کرد. آن ذات خودش است که آیهٔ شریفه می‌گوید: دیگر چیزی نمی‌شود از او بالاتر باشد.

حالا می‌بینیم این انسان که از سرّ و هویت و ذات و حقیقت پروردگار در اینجا تنازل پیدا کرده ـ حالا نمی‌دانم در اینجا تامل کنم یا نکنم که کار یک‌خرده دارد بیخ پیدا می‌کند ـ این در اینجا تنازل پیدا می‌کند، حالا

---

[1] ۱ سورهٔ مؤمنون (۲۳) آیهٔ ۱۴. امام‌شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:
«و به‌درستی که ما حقّاً انسان را از جوهره و شیرهٔ گِل آفریدیم! و پس از آن او را به‌صورت نطفه در قرارگاه ثابت (رحم مادر) قرار دادیم؛ و سپس آن نطفه را عَلَقه آفریدیم؛ و پس از آن، آن عَلَقَه را مُضغَه آفریدیم؛ و آن‌گاه آن مُضغَه را استخوان‌های جنین نمودیم؛ و روی آن استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم؛ و سپس او را به خلقت دیگری انشاء کردیم؛ پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

متوجه می‌شویم که این انسان وجود نازلهٔ پروردگار است یک طرفش مادی است، یک طرفش ذات پروردگار است ببینید قضیه به کجا رسید! اینهای که امروز می‌گویم... آن انسانی را که پروردگار در اینجا خلق فرموده است وجود نازله خود پروردگار است که سَری به این عالم و سَری به آن عالم دارد.

اشعار حضرت مولانا در وجود نازلهٔ پروردگار بودن انسان

بشنو از نِی چون حکایت می‌کند *** وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بُبْریده‌اند *** از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق *** تا بگویم شرح درد اشتیاق
هرکسی کو دور ماند از اصل خویش *** بازجوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم *** جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
هرکسی از ظنّ خود شد یار من *** وز درون من نجُست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد *** هرکه این آتش ندارد نیست باد
دو دهان داریم گویا همچو نی *** یک دهان پنهانْست در لب‌های وی
یک دهان نالان شده سوی شما *** های و هویی درفکنده در سما
لیک داند هرکه او را منظر است *** کاین دهان این سری هم زان سر است[1]

معنای مصرع «دو دهان داریم گویا همچو نی»

خیلی قشنگ می‌گوید: «دو دهان داریم گویا همچو نی»؛ نی را که نگاه می‌کنی، می‌بینی دو طرف دارد: اگر بلد باشید یک طرفش را روی لبتان می‌گذارید، از یک طرفش هم صدا درمی‌آید. وقتی نی‌نواز نی می‌نوازد، صدا از آن طرفِ دیگر درمی‌آید. می‌گوید: «ما یک سرمان اینجا و یک سرمان آنجاست. ما فقط این طرف را می‌بینیم و از آن طرف خبر نداریم.»

لیک داند هرکه او را منظر است *** کاین دهانِ این سری هم زان سر است

هرچه در اینجاست، اصل و مبدأش در آنجاست.

اینها مطالبی است که ما این‌طرف و آن‌طرف، در کتابی می‌بینیم و می‌آییم بیان می‌کنیم و الاّ واقعیت این است که خبری [از این معانی در ما] نیست. خدا توفیق دهد و قسمت کند انسان به رأی‌العین و وجدان اینها را ادراک کند.

کار پیغمبر این است که این دو سر را یک سر می‌کند. این کار پیغمبر است. این دو دهان را یک دهان می‌کند! این‌طرف را آن‌طرف می‌بَرد؛ می‌گوید: «از آن بالا آمده‌ای پایین؛ چرا خودت را اینجا معطّل کرده‌ای؟! دوباره برگرد سر جای اول خودت!» اما اینکه وقتی برمی‌گردی آنجا جریان چه می‌شود، دیگر بماند! این کار پیغمبر است.

---

[1] گزیدهٔ ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی) دفتر اول، ص ۱.

واقعاً این پیغمبر چه کرد و به‌راستی این مردم چگونه اجر زحماتش را دادند! ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾![1] این تاریخ پیغمبر عجیب است! ۲۳ سال این اوضاع [ایشان بود.] آن‌وقت این مردم باید این‌طور اجر زحمات او را بدهند!

روضه

قضیهٔ اسارت اهل‌بیت یک مسئلهٔ واقعی و خیلی عجیبی بود؛ شوخی نبود! در جایی دیده‌ام؛ [اما] مدتی می‌گذرد الآن درست به خاطر ندارم ولی مجملاً اینکه راوی نقل می‌کند:

> هنگامی که اهل‌بیتِ سیّدالشّهدا علیه السّلام می‌خواستند از مدینه به‌سمت مکّه حرکت کنند، دیدم جوانی برومند از منزل بیرون آمد که چهرهٔ او مانند قمر می‌درخشید. گفتم: «این جوان کیست؟» گفتند: «اباالفضل العباس است.» بعد جوانان بنی‌هاشم بیرون آمدند؛ تمام اینها یک طرف کوچه ایستادند، عبور و مرور را بستند که کسی نیاید. پس از اینها دیدم زن‌هایی از این منزل بیرون آمدند، یک حلقه‌ای تشکیل دادند؛ از اینها گذشته، دیدم دو زن بیرون آمدند که حالات وقار و ابّهت و جلال در اینها پیداست. گفتم: «این زن‌ها کیستند؟» گفتند: «یکی زینب کبری و دیگری حضرت امکلثوم است.»
> (اینهایی که نمی‌خواستند چادرشان را دیگران ببینند! به این کیفیّت!) حضرت اباالفضل، خودش اینها را سوار بر محمل کرد. در آن‌طرف محمل حضرت سکینه و حضرت فاطمه بنت‌الحسین را قرار داد.[1]

اینها به این کیفیت حرکت کردند که حتی چادر اینها را کسی نبیند. آن‌وقت ببینید با صورت‌های باز و بدون مقنعه در مجلس یزید و ابن‌زیاد![2] عجیب است آقا! این قضیه عادی نیست!

و تُسابِقُ القومُ علیٰ نَهبِ بُیوتِ آلِ الرّسول و قُرَّةِ عینِ البَتول.[3]

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل *** گشتند بی‌عماری و محمل شترسوار[4]

هنوز از شهادت سیدالشهدا فراغت پیدا نکرده بودند که عمر سعد فرمان داد:

«خیمه‌ها را آتش بزنید!»

لشکر حرکت کرد. در روایت است که این زن‌ها بدون چادر و خِمار[5] از خیمه‌ها به بیرون فرار نمودند.

---

[1] سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۱۰۷. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۴۳:
«و ای پیغمبر! ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.»

[2] رجوع شود به قرب الإسناد، ص ۲۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۶؛ اللهوف، ص ۱۴۳؛ الطّرائف، ج ۱، ص ۱۶۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۱۲؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۸؛ مثیر الأحزان، ص ۷۶؛ المنتخب، طریحی، ص ۴۶۷؛ معالی السّبطین، ص ۷۸۶؛ الدّمعة السّاکبة، ج ۵، ص ۴۸؛ موسوعة کربلاء، بیضون، ج ۲، ص ۲۶۵.

[3] اللهوف، ص ۱۳۱.

[4] دیوان محتشم کاشانی، ترکیب‌بندها، شمارهٔ ۱.

[5] مقنعه و نوعی روسری (محقق).

صدای خود را به «وا محمّداه! وا ابتاه!» بلند کردند. زینب کبری خطاب به جدش می‌فرماید: «وا محمّداه! ببین این قوم با ما چه می‌کنند! هذا حُسَینٌ مَجزوزُ الرّأسِ مِنَ القَفا! مَسلوبُ العِمامَةِ وَ الرِّداء!»

این کشتهٔ فتاده به هامون حسین توست *** وین صید دست‌وپازده در خون حسین توست![1]

بِأبی مَن نَفسی لَهُ الفِداءُ! بِأبی المَهمومُ حتّی قَضیٰ؛ «پدرم فدای آن کسی که آن‌قدر هموم بر او نازل شده بود! پدرم فدای آن کسی که هو العطشان حتّی مضیٰ؛ با لب تشنه او را شهید نمودند.»

ألا لعنةُ الله علی القوم الظّالمین ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ﴾[2] آلَ محمّدٍ ﴿أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾.[3]

بِاسمکَ اللّهمَّ و نَدعوکَ و نُقسِمُک و نَرجوکَ بحقّ محمّدٍ و أهلِ بیته الأطهارِ یا الله...!

پروردگارا، ما را ببخش و بیامرز!

تا ما را نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر! قلم عفو بر جمیع جرائم ما بکش! پروردگارا، آنی دست ما از دامان اهل‌بیت کوتاه مفرما! در دنیا از زیارتشان، در آخرت از شفاعتشان بی‌نصیب منما! پروردگارا، اسلام و مسلمین نصرت عنایت کن! کفار و متجاوزین سرکوب بفرما! پروردگارا، مرضای مسلمین شفا عنایت کن! موتای آنها ببخش و بیامرز! در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل بفرما! ما را از منتظرین و یاران حقیقی و واقعی آن حضرت قرار بده!

بالنَّبیِ و آلِه و عَجِّل اللهمَّ فی فرجِ مَولانا صاحبِ الزَّمان.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] دیوان محتشم کاشانی، ترکیب‌بندها، شمارهٔ ۱.

[2] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۲۲۷.

[3] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۲۲۷.